

# صداعت بافیدل

## بخش چهارم و پنجم

-بخاطر کدام کار انجام شده متأسف هستید؟

-اجازه بدهید در این باره که از انجام کدام کار پشیمانم، کمی فکر کنم... من مرتکب اشتباهاتی شده ام ولی، هیچیک از آنها استراتژیک نبوده اند. همه آنها تاکتیکی بوده است. انسان بخاطر خیلی چیزها تأسف می خورد، حتی بخاطر بعضی سخنان... اما من، در مورد آنکه ما در کشور خویش انجام دادیم و آنطور که جامعه خود را سازمان دادیم، ذره ای پشیمان نیستم .

-شما از اینکه با تأیید ورود تانکهای پیمان ورشو به پراگ در ماه اوت سال ۱۹۶۸، موجب نارضایتی جدی در میان طرفدار انقلاب کوبا شدید، پشیمان نیستید؟

-می دانید، باید به شما بگویم که، ما تصور می کردیم و تاریخ نیز حقانیت ما را ثابت کرد که، چکوسلاواکی به سوی وضعیت ضدانقلابی، به طرف سرمایه داری کشانده می شود، به زبان ساده تر، به آغوش امپریالیسم می افتد. ما با هر نوع اصلاحات اقتصادی لیبرالی که، در آنجا و دیگر کشورهای بلوک سوسیالیستی مطرح می شد، مخالف بودیم. تدابیر مشخصی، از قبیل، درآمدها، سودها، عایدات، انگیزه های مادی، موجب پیدایش روابط بازاری بیشتر و بیشتر در جامعه سوسیالیستی می شود. همه این پدیده ها، باعث رشد فردگرایی و خودپرستی می گردد. به همین جهت، ما ضرورت دردناک اعزام نیروی نظامی به چکوسلاواکی را درک می کردیم و آن کشورهای سوسیالیستی را که به این اقدام دست زدند، محکوم نکردیم .

در عین حال، همان وقتها ما تصور می کردیم که، کشورهای سوسیالیستی باید پیگیرانه به راه خود ادامه دهند و در مقابل به خطر افتادن نظام سوسیالیستی در هر نقطه دیگر دنیا، مسئول هستند. از دیگر سوی، به نظر ما، در چکوسلاوکی ابتدا مسائلی مطرح می شد، که بدون بحث، به سوی بهسازی سوسیالیسم سمت گرفته بود. متدهای غیرمنطقی دولت، سیاستهای بوروکراتیک آن، اتهام جدائی از توده ها، بی تردید، واقعیت داشت. اما، آنها از شعارهای عادلانه، علنا به سیاست ارتجاعی روی آوردند. ما نیز با احساس نگرانی و درد، لزوما دخالت نظامی را تأیید کردیم. حفظ وحدت و توان سوسیالیسم در مقابل امپریالیسم، ارجح ترین و حیاتی ترین مسئله ما بود.

-بعد از گذشت نیم قرن، آنوقتها شما فکر می کردید که با چنین سختی ها و با این همه موانع روبرو خواهید شد؟

-واقعا هم می دانستم، که مشکل خواهد شد. فکر می کردم بدست گرفتن حاکمیت مشکل اصلی در تحقق انقلاب است. ساقط کردن باتیستا مهمترین مسئله بود. راندن باتیستا از حاکمیت نه صرفا بخاطر حفظ وضعیت موجود، بلکه، برای تغییر اساسی لازم بود. وقتی که من به سوی پادگان مونکادا رفتم، دیدگاه جدید من شکل گرفته بود. مسئله عبارت از این است که، برای دستیابی به آن، بسط دادن تاکتیک و استراتژی، ضروری بود. اگر ما همان روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۵۳ پیروز می شدیم، الآن در اینجا نبودیم. با توجه به توازن نیروهای جهانی در سال ۱۹۵۳، توان پایداری نداشتیم. استالین در ماه مارس ۱۹۵۳ فوت کرده بود و گروه سه نفره که بعد از او به حاکمیت رسید، آن حمایتی را که خروشچف از کوبا به عمل آورد، حتما نمی کرد، زیرا، آن وقت، زمانی بود که اتحاد شوروی نمی توانست با ایالات متحده آمریکا برابری کند ولی، بعد از هفت سال، به یک قدرت اقتصادی و نظامی تبدیل شد.

-آیا با حمله به پادگان مونکادا، آرزوی های شما برآورده شدند؟

-اتفاقا، این همان موضوعی است که می خواستم در باره اش صحبت کنم. به شما گفتم که، حل مشکلات به شیوه دیگر لازم بود. مدیریت سختی ها، و این همان مسئله

ای بود که من در مورد آن، در روز هشتم ژانویه سال ۱۹۵۹، وقتی که به هاوانا وارد شدیم، در سخنرانی خود در احاطه جوانان گفتم. من حتی در روز پیروزی احساس دلتنگی کردم. ما چیزی نمی دانستیم، ما ایده های خوب زیادی در سر داشتیم ولی، بی تجربه بودیم. حقیقتا هم، انسانهایی تجربه داشتند، معیارهایی بودند که بدون آنها نمی توانستیم استراتژی منجر به پیروزی را بیورانیم... اما من توانستم جان بدر ببرم. زنده ماندن - یک مزیت است، شایستگی نیست، برای اینکه، نباید تجربه را، اندوخته های تجربی را دست کم گرفت. امروز هم، ۴۶ سال بعد از پیروزی و با گذشت بیش از ۵۰ سال از حمله به پادگان مونکادا، دستاوردهای ما، بسیار فراتر از آرزوهای آن روز ماست. صرفنظر از اینکه زمانی ما خیال بافان بزرگی بودیم .

-برخی از منتقدین، اتهامات بر علیه انقلاب را بسیار بزرگتر نشان می دهند و آن را دائما به اعمال زیادی متهم می سازند. آیا شما در مقام وکیل، دلایلی به نفع انقلاب ارائه نمودید؟

-سخن به درازا خواهد کشید. و بازهم، دلایلی را که در سخنرانی خود بمناسبت پنجاهمین سالگرد حمله به پادگان مونکادا بیان داشتیم، تکرار می کنم. ببینید! کوبا چه گناهی کرده است؟ کدام انسان عاقل می تواند کوبا را چنین متهم سازد؟

خلق کوبا به بهای خون خود و سلاحی که از دست دشمن در آورد، توانست دیکتاتوری خشن باتیستا، دست نشانده ایالات متحده آمریکا را که هشتاد هزار نیروی مسلح داشت، سرنگون سازد. اینجا اولین سرزمین در آمریکای لاتین، حوزه دریای کارئیب و تنها کشور نیم کره بود، که در سراسر تاریخ استعمار، دهها هزار انسان آن را ، ستمگران، قاتلان و جنایتکاران جنگی، از بین برده، محکوم نموده و اعدام کرده بودند، از زیر سلطه آمریکا خارج شد. انقلاب زمین را پس گرفت و همه آن را در اختیار دهقانان و کارگران بخش کشاورزی قرار داد. منابع طبیعی، صنایع تولیدی و بخش اصلی خدمات به خلق کوبا، تنها صاحبان واقعی آنها برگردانده شد. کوبائیاها در مدت کمتر از ۷۲ ساعت، با نبرد شبانه روزی، توانستند هجوم مزدوران ایالات متحده آمریکا در هیرون را درهم شکنند. دفع حمله مزدوران، مانع از مداخله

نظامی در کشور ما گردید که در صورت تحقق، عواقب آن قابل پیش بینی نبود. ارتش شورشیان، با ۴۰۰ هزار اسلحه نفری و صدها هزار میلیشیا، در خدمت انقلاب بود. این ارتش، با صداقت و بدون تزلزل، با خطر قربانی شدن در مقابل حمله اتمی سال ۱۹۶۲، به مقابله برخاست. این ارتش، در جنگ کثیف که میهن را فراگرفته بود، به قیمت قربانیانی بمراتب بیشتر از قربانیان جنگ آزادی بخش، پیروز شد. با هزاران اقدام خرابکارانه و تروریستی که توسط دولت ایالات متحده آمریکا سازماندهی شده بود، مقابله کرد. صدها برنامه سوءقصد به جان رهبران انقلاب را با شکست مواجه ساخت. کوبا در شرایط تقریباً نیم قرن محاصره سنگین و جنگ اقتصادی، موفق شد در عرض یک سال بیسوادی را ریشه کن سازد. کاری که هیچ کدام از کشورهای آمریکای لاتین، منهای ونزوئلا بعد از پیروزیهای چشمگیر انقلاب بولیواری و کشور ایالات متحده آمریکا، نتوانستند در طول ۴۰ سال از عهده آن برآیند. کوبا شرایط تحصیل صد درصد رایگان کودکان را فراهم ساخت. کشور ما بالاترین شاخص پایان تحصیلات متوسطه را در نیم کره داراست. ۹۹ درصد کودکان همه مراحل تحصیلی از پیش دبستانی گرفته تا کلاس نهم را طی می کنند. دانش آموزان مدارس ابتدائی کوبا، در زمینه تسلط به زبان مادری و ریاضیات، جایگاه اول را در جهان احراز می کنند. کشور ما بلحاظ تعداد معلم نسبت به جمعیت و تعداد کم دانش آموزان در هر کلاس نیز، در جایگاه نخست جهانی ایستاده است. همه کودکان دارای نارسائی جسمی و هوشی، در مدارس ویژه تحصیل می کنند. آموزش متمرکز انفورماتیک، وسایل سمعی و بصری در مراحل تحصیلی کودکان، نوجوانان و جوانان، هم در شهرها و هم در مناطق روستائی، وسیعاً بکار گرفته می شود. آموزش و پرورش همه جوانان ۱۷ تا ۳۰ ساله آموزش ندیده و بیکار به حساب دولت، برای اولین بار در جهان، در کشور ما تحقق یافت. هر کوبائی حق دارد بدون هزینه کردن حتی یک گروش، دوره های آموزشی، از پیش دبستانی گرفته تا درجه دکترا را بگذراند. تعداد متخصصان دارای تحصیلات عالی، روشنفکران و هنرمندان حرفه ای در مقایسه با دوره پیش از انقلاب، ۳۰ برابر افزایش یافته است. سطح متوسط دانش مردم کوبا از حد آگاهی کلاس نهم دبیرستان کمتر نیست در کوبا حتی بیسوادی سببی نیز وجود ندارد. میزان مرگ و میر نوزادان از ۶۰ نفر در هزار، به رقم ۶ تا ۶/۵ در هزار کاهش یافته است که پائین ترین شاخص را در نیم کره،

شامل ایالات متحده آمریکا تا پاتاگونیا(نواحی جنوبی شیلی و آرژانتین. مترجم)، به استثنای کانادا، نشان می دهد. طول عمر متوسط ، تا ۱۵ سال افزایش یافته است. بیماریهای عفونی و مسری، مثل فلج اطفال، مالاریا، تشنج نوزادان، دیفتری، سرخک، آبله مرغان، سیاه سرفه، اریون و تب مالت ریشه کن شده است. بیماریهایی مثل تشنج، مننژیت مغزی، هیپاتیت، جذام، مننژیت هموفیلی و سل، بطور کامل تحت کنترل در آمده است .

دگرگونیهای تحول بخش انقلابی جدی برای قابل دسترس تر کردن هر چه بیشتر بخش خدمات پزشکی و موسسات طبی، بمنظور حفظ زندگی و کاهش دردهای مردم، در دست انجام است. امروز، کوبا کشوری است که، بالاترین تعداد پزشک نسبت به جمعیت سرانه را دارد و به همین جهت، شاخص آن دو برابر بالاتر از آن کشورهایی است که کوبا را تحت نظر دارند .

مراکز علمی- تحقیقاتی، در زمینه کشف دارو برای پیشگیری و معالجه سخت ترین بیماریها، بلاوقفه کار می کنند. کوبائی ها، مثل همیشه، به بهترین سیستم خدمات و شرایط پزشکی مطلقا رایگان، دسترسی دارند. صد درصد جمعیت کشور از تأمینات اجتماعی کامل برخوردار است. ۸۵ درصد مردم، با مسکن بدون عوارض تأمین شده اند. ۱۵ درصد باقی مانده، صرفا اجاره بهای سمبلیک می پردازند که از ۱۰ درصد حقوق شان تجاوز نمی کند .

درصد معتادان در کشور ما بسیار ناچیز است، با این همه، بشدت بر علیه اعتیاد مبارزه می کنیم. در سالهای اول انقلاب، لاطاری و انواع دیگر بازیهای سودآور که، امکانات بهسازی شرایط زندگی به حساب دیگران را فراهم می سازند، ممنوع شدند .

راديو، تلویزیون و مطبوعات کشور ما، آگهی های بازرگانی پخش و نشر نمی کنند. ما همه توجه خود را به عرصه های حفظ تندرستی، تحصیل، فرهنگ، ورزش و تربیت بدنی، شیوه زندگی سالم، حفظ محیط زیست، مبارزه با اعتیاد، پیش بینی حوادث غیرمترقبه و دیگر مسائلی که از اهمیت اجتماعی برخوردارند، معطوف کرده ایم. وسایل اطلاع رسانی جمعی ما، به تربیت شعور اجتماعی کمک می نمایند، مسموم

کننده و آلاینده نیستند. ارزشهای پوسیده جامعه مصرفی را نمی ستایند و براساس آنها، فرهنگ سازی نمی کنند .

هیچیک از انقلابیون سرشناس با شیوه های مجسمه گذاری، عکس های رسمی، نامگذاری خیابانها و مؤسسات، تمدیح نمی شوند. مردان و زنانی که در پستهای رهبری کار می کنند، خدا نیستند، انسانهای زنده ای هستند .

در کشور ما گروههای شبه نظامی، جوخه های مرگ وجود ندارند، مردم هیچگاه مورد تعدی و شکنجه قرار نگرفته است، حتی یک نفر بدون محاکمه، مجازات نشده است ...

تحقیقات علمی قرار گرفته در خدمت مردم ما و همه بشریت، صدها برابر افزایش یافته است. در نتیجه این تلاشهای مؤثر طبی، داروها زندگی مردم کوبا و دیگر کشورها را نجات می دهد. ما هیچگاه به تحقیقات در زمینه تولید سلاحهای بیولوژیک، دست نزده ایم. این کار، با اصول فکری و شعور ما که بر مبنای آن کادرهای علمی در کشور تربیت می شوند، مغایرت دارد .

روحیه همبستگی بین المللی در هیچ کشوری به اندازه کوبا ریشه ندوانده است(در اینجا، فیدل از حمایتهای کوبا به مبارزان الجزایر، سوریه، کنگو، گینه، آنگولا، ویتنام، بولیوی، نیکاراگوئه صحبت می کند). بیش از نیم میلیون مبارز کوبائی دین انترناسیونالیستی خود را در مقام معلم، متخصص فنی، پزشک و کارکنان حفظ سلامتی، ادا کرده اند. خدمات ۴۰ ساله دهها هزار متخصص بخش طب، جان میلیونها انسان را نجات داده است. در حال حاضر، بیش از سه هزار متخصص بخش پزشکی و دیگر عرصه های وابسته به آن، در دورترین نقاط ۱۸ کشور «جهان سوم»، کار می کنند و با استفاده از متدهای پیشگیری و معالجه، همه ساله جان صدها هزار انسان را نجات می دهند و حفظ می کنند یا در سایه تلاش کاملاً بلاعوض آنها، میلیونها انسان، سلامتی خود را باز می یابند. همه ملت و حتی، همه خلقهای منطقه صحرای جنوبی در شرایط دریافت داروهای ضروری از سازمان ملل متحد، بدون خدمات پیشنهادی پزشکان کوبائی، با خطر مرگ مواجه می شدند، برنامه های الزامی و تأخیر ناپذیر مبارزه با ایدز نمی توانست به مرحله اجرا گذاشته شود .

کوبا یک متد فنی تحقیق و ایجاد کرده است که به کمک رادیو، می توان خواندن و نوشتن متن ها به پنج زبان؛ کرئولی (زبان نسل اول دهقانان مهاجر اروپائی به آمریکای جنوبی. مترجم)، پرتغالی، اسپانیولی، فرانسوی و انگلیسی را آموزش داد. هم اکنون این روش در برخی کشورها بکار گرفته می شود. ما برنامه مشابه بسیار با کیفیتی را به زبان اسپانیولی، برای یاد دادن الفبا از طریق تلویزیون، اجرا کردیم. این برنامه اصیل کوبائی، در کشور ما تحقیق و بررسی شده است. ما به حق امتیاز انحصاری آن اهمیت نمی دهیم. ما حاضریم آن را مجاناً در اختیار همه کشورهای «جهان سوم» که درصد بیسوادان آنها نسبتاً بالاست، قرار دهیم. در طول پنج سال، با حداقل هزینه، تعداد بیسوادان (هشتصد میلیون) تا ۸۰ درصد کاهش خواهد یافت .

-چه فکر می کنید، تاریخ از شما قدردانی خواهد کرد؟

-من نگران این مسئله نیستم. می دانید چرا؟ برای اینکه، بشریت بقدری اشتباه کرده است، بقدری به اعمال نامعقول دست زده است که، اگر زندگی آن دوام داشته باشد(این مسئله هنوز پشت علامت سؤال قرار گرفته است)، انسانهای صد سال بعد، بدیده بربرهای غیر متمدن نگاه به ما نگاه خواهند کرد و این مسئله هم به فکر کردنش نمی ارزد ...

به نظر من اعتباری که کشور در مبارزه، بخاطر رزم امروز خود کسب می کند، اهمیت دارد و البته لزومی هم ندارد که همه آنها به من نسبت داده شود ...

-شما با سیاستمداران زیادی آشنائی داشتید، بنظر شما کدامیک از آنها تأثیر برانگیز تر بودند؟

-اجازه بدهید کمی فکر کنم. من همیشه چه را بعنوان یک انسان عالی از میان همه کسانی که می شناسم، یاد می کنم. او، شریف تر و نجیب تر از همه کسانی بود که می شناختم. نلسون ماندلا نیز یکی از آن کسانی است که مبارزه اش، تاریخ زندگی و خدماتش مرا تحت تأثیر قرار می دهد. از میان رهبران کنونی، بیش از همه، به زیانگ زمین احترام قائلم. ایشان را یکی - دو روز نیست، مدتهاست که می شناسم؛ انسان

شایسته و لایقی است. از میان رهبران اروپا، ویلی برانت، صدر اعظم آلمان، یکی از دولتمردان تواناست. من با ایشان آشنا شدم، با هم زیاد گفتگو کردیم. او، انسانی بود روشن بین، اندیشمند، نگران صلح و وضعیت «جهان سوم». از میان دیگر رهبران اروپا، اولاف پالمره را خوب می شناختم. وی نیز انسانی صادق، مسئول و دولتمردی شایسته بود. احترام عمیقی به وی قائل بودم و مرگ او (قتل عجیب او)، فقدان بزرگی بود.

- شما شخصا با رئیس جمهور کندی آشنا بودید؟

- نه، اما فکر می کنم که، کندی آدمی پر شور، انسانی باهوش و جذابی بود و تلاش می کرد گامهای مثبتی بردارد. می توان گفت که او بعد از فرانکلین روزولت، درخشان ترین سیاستمدار ایالات متحده بود. او مرتکب اشتباهات زیادی شد. در سال ۱۹۶۱، برای حمله به پلایا- هیرون، چراغ سبز نشان داد اما، این عملیات را او برنامه ریزی نکرده بود، دولت آیزنهاور پیش از وی طراحی کرده بود و او نتوانست بموقع جلوگیری کند. اضافه بر آن، او در مقابل اقدامات «سیا»، مدارا می کرد؛ در دوره ریاست او، اولین برنامه سوءقصد به جان من و دیگر رهبران بین المللی تنظیم شد... تکرار می کنم، کندی مرتکب اشتباهاتی شد اما، او عاقل بود، انسانی برجسته و شجاع، و بنظر من، همانطور که گفتم، اگر کندی زنده می ماند، روابط کوبا و ایالات متحده بهبود می یافت. حوادث هیرون و بحران اکتبر، او را متأثر ساخته بود. فکر نمی کنم که، او به مردم کوبا ارزش قائل نبود، احتمالا، مقاومت و دلاوری خلق ما را بنوعی تحسین می کرد. اتفاقا همان روزی که وی را به قتل رساندند، من با یک روزنامه نگار فرانسوی، ژان دانیل که او را کندی برای گفتگو پیش من فرستاده بود، صحبت می کردم... ژان دانیل فقط توانست این را بمن بگوید که کندی به وی گفته بود: «برو با کاسترو صحبت کن و برگرد بمن بگو که او چه فکر می کند».

- با مائوتسه دون آشنائی داشتید؟

- نه، با مائو آشنائی نداشتم. من با هوشی مین هم، که رهبری خردمند و شایسته احترام بود، افتخار آشنائی نداشتم.



خدمات تاریخی مائو زیاد است. وی، بی تردید، سازمانگر و مشوق انقلاب چین، و یکی از انقلابیون بزرگ قرن بیستم بود. مردی دارای استعداد خارق العاده سیاسی و نظامی، که آغازگر، گسترش دهنده و تحقق بخش مبارزه پیروزمند برعلیه امپریالیسم ژاپن، برعلیه دولت دست نشانده چان کایشک بود و بی شک، صفحات درخشان زیادی به تاریخ چین افزود. اما، در عین حال، مطمئنم که، مائو در آخرین دوره های حیات خویش، اشتباهات سیاسی زیادی را مرتکب شد. این اشتباهات، ناشی از انحراف به راست نبوده، بلکه، حاصل انحراف به چپ و یا به بیانی دقیق تر، نتیجه ایده های افراطی چپ، بودند. این ایده ها، با شیوه های خشن و ناعادلانه، هم در موقع خود و هم در دوره باصطلاح «انقلاب فرهنگی» تحقق یافت و من فکر می کنم که، در نهایت، سیاست های افراطی چپ در روند انقلاب چین، با یک چرخش تند، بسوی راست منحرف شد. زیرا اینگونه اشتباهات بزرگ، خواه ناخواه، بسوی دیگر، روی خواهد آورد. یعنی، چپ افراطی، در موقعیت مشخص، به طرف سیاستهای راست روانه روی خواهد آورد.

-لطفاً بگوئید، حقوق ماهانه شما چقدر است؟

-حقوق من بر اساس هر دلار ۲۵ پزو، در ماه ۳۰ دلار است. البته که از گرسنگی نمی میرم. من، حق عضویت در حزب هم می پردازم و غیر از این، از همان ابتدا، مبلغی در حدود ۱۰ درصد، بابت اجاره بها پرداخت می کنم. شما می فهمید انسانی که از اینجا، از آنجا و از هر طرف تحت نظر است، نمی تواند دائماً در یک محل ثابت، زندگی کند. اما، این وضعیت بتدریج عوض شده است و ما هم تجاربی کسب کرده ایم. من به خاله ام نیز که پسرش در جنگ کشته شد، کمک می کنم. اما در باره آنچه که زیاد حرف می زنند، می توانم به شما بگویم که، اندوخته من شامل هدایائی است که به من اهداء کرده اند. نمی دانم آنها چند میلیون دلار ارزش دارند؛ فکر می کنم مردم دیگری هستند که علاقمندند تا از اشیای متعلق ب دیگران بهره مند شوند. من، چندی پیش، در حدود ۱۷ هزار فقره هدیه را به اتوسیبو له آل، مورخ هاوانا تحویل دادم. نمی خواستم در این باره حرفی بزنم. زیرا، برخی ها فکر می کنند که من به این هدایا ارزش قائل نیستم. برعکس، اتفاقاً به همین سبب من آنها را به تاریخ نویس هاوانا

تقدیم کردم این را با صراحت می گویم که فقط کتابهای اهدائی را پیش خود نگه داشتم، می دانم بعد از مرگم، همگان از آنها استفاده خواهند کرد و بقیه هدیه ها را تحویل دادم. لطیفه های زیادی تعریف می کنند. ولی، آنچه من کردم، واقعا خنده آور است زیرا، پیژامه، ساعتی که هر کدام ۶-۷ هزار دلار قیمت داشت، و حتی، آثار نقاشی خوب، اشیاء قیمتی و عتیقه را هم تحویل دادم. این مسئله را، بقصد دفاع از خود بیان نکردم، بلکه، می خواستم کمی هم شما بخندید. با این همه، می دانید که نام مرا دو بار در لیست ثروتمندترین های جهان، وارد کرده اند. نمی دانم چرا آنها سعی می کنند مسئله پوچی را ثابت کنند. من پول شخصی ندارم. اصلا، تأمین هزینه رئیس جمهور، مثل همه کشورها، بعهده ارگانهای اجرائی دولتی است. در واقعیت امر، زمانیکه به جایی سفر می کنم، باید در هتلی اقامت کنم، غذائی بخورم، می دانم که جیبم خالی است .

می توانم بگویم که، اصل: از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش، رعایت می شود. نیازهای شخصی من بسیار ناچیز است و هیچ وقت هم حقوقم را افزایش نداده اند. من به آن افتخار می کنم که، با جیب خالی از پول قابل تبدیل به ارز، از دنیا خواهم رفت. برای نوشتن کتابها و خاطراتم، میلیونها به من پیشنهاد کردند ولی، من هیچگاه چنین کاری را نکردم. من همیشه گفته ام: «اگر من بنویسم، فقط برای مدارس خواهم نوشت». من با رعایت این نرمها، احساس آرامش می کنم و مفهوم واقعی خوشبختی را درک می کنم .

-شما بعد از این همه سیل افتراها برعلیه انقلاب و به تبع آن، که شما را محکوم می کنند؛ به همه آن کسان، پیش از همه به دوستان کوبا، چه میخواهید بگوئید؟

-به بسیاری از آنهایی که، براساس افکار مشخصی، ما را تقبیح می کنند، می خواهم بگویم که، به این مسئله، که چگونه یک کشور کوچک، در طول تقریبا نیم قرن، توانست در مقابل شدیدترین فشارهای مقتدرترین کشور جهان مقاومت کند، کمی فکر کنند. این امر را می توان به مجموعه اصول، افکار و مجموعه نرمهای اخلاقی افزود. این، تنها شیوه مؤثر می باشد. ما به انسان، به ماهیت انسان، به قابلیتهای اودر

تسلط بر نرمها باور داریم، ما به آگاهی انسان و استعدادهای او برای قربانی دادنهای بیشتر یقین داریم ...

من مطمئنم که، در ایالات متحده آمریکا هیچگاه رژیم فاشیستی نمی تواند برای مدت طولانی بر قرار شود. زیرا، در اینجا، سنن ملی، ارزشهای اخلاقی، ساختاری... بعنوان یک قاعده، آمریکائیها وجود دارند، اگر کاری انجام داده می شود، به آن باور می کنند. بنابراین، بسیاری مقامات به فریبکاری روی می آورند. همانطور که لینکلن می گفت: می توان بخشی از مردم را همیشه فریب داد و در مواقعی هم می توان همه ملت را فریفت، اما، فریب همه مردم برای ابد ممکن نیست .

-اخیرا کوبا، در قانون اساسی تصریح کرده است که سوسیالیسم- یعنی انتخاب ...

-آن بازگشت ناپذیر است .

-شما فکر می کنید که تصریح این مسئله در قانونی اساسی، یک تضمین کافی برای استقرار همیشگی سوسیالیسم در کوبا است؟

-نه. این کار دلیل دارد. مسئله عبارت از این است که، ۲۰ ماه مه سال ۲۰۰۲، آقای بوش، خواستار تغییر ساختار اجتماعی- سیاسی و برقرار ساختن سرمایه داری در کوبا گردید. هر قدر که خواستند کشور را در اختیار سرمایه داری قرار دهیم ما، با قدرت بیشتر برای حفاظت از سیستم سوسیالیستی مبارزه کردیم. پیش ازهم، نمایندگان همه سازمانهای توده ای جمع شده، همه جوابها را مورد بررسی قرار دادند و با هشت میلیون امضاء، پشتیبانی خود را از این اقدام اعلام کردند. سؤال می شود: چگونه می توان این را بازگشت ناپذیر ساخت؟ قابل برگشت است. این مسئله؛ که شورای ملی چگونه می تواند در قانون اساسی تغییراتی وارد سازد، طبق قانون اساسی ما، مشخص شده است. طبق مقررات معین شده، اختیارات قانونی شورای ملی برای ایجاد تغییرات ضروری در قانون اساسی، نا محدود است. در چنین وضعیتی، ما تصمیم گرفتیم خصلت «بازگشت ناپذیری» انقلابمان را مورد تأکید قرار دهیم. این، به چه معنی است؟ برای ایجاد تغییر، برای «عدول» از خصلت سوسیالیستی، انجام انقلاب،

بعبارت دقیق تر، اقدامات ضد انقلابی ضروری است. به دیگر سخن، می توان آن را انجام داد ولی، اجرای آن در شرایطی که همه خلق کاملاً متحد و تربیت یافته است، کار چندان ساده ای نیست. همه اینها، جواب شایسته ای بود به خواست بوش از آنجا، از ایالات متحده .

بدین جهت ضد انقلاب می گویم که، آنها برای رسیدن به هدف خود، باید حاکمیت را بدست بگیرند، البته، نه همیشه از طریق توسل به قهر؛ آنها براحتی می توانند، طبق سیستم انتخاباتی کشور ما، از راه قانونی، حاکمیت را در دست بگیرند. اگر ما «بازگشت ناپذیری» آنرا مورد تأکید قرار دادیم، یعنی، بازگشت ممکن نیست. بدین معنی است که شورای ملی نیز نمی تواند از آن «عدول» کند. در آن صورت هم، تغییر قانون اساسی، ضرورت پیدا می کند .

- آیا هیچگاه فکردست کشیدن از کار به ذهن تان خطور کرده است؟

- می بینید، ما می دانیم که زمان می گذرد و نیروی انسان به تحلیل می رود. من آنچه را که در تاریخ ۶ ماه مارس سال ۲۰۰۳، وقتی که مرا بار دیگر به ریاست شورای دولتی برگزیدند، به رفقای شورای ملی گفتم، به شما نیز می گویم. من گفتم: «من الآن می فهمم که، برای استراحت، حتی در پایان عمر بدنیا نیامده ام» و قول دادم در کنار آنها بمانم و آنها هم، این را می خواستند. هر وقت که لازم آید، تا زمانیکه می توانم فکر کنم، مشاعرم زنده است و می توانم مفید واقع شوم، بدون یک دقیق تعلل، نه یک ثانیه بیشتر، به کارم ادامه خواهم داد .

هر سال بیشتر از سال پیش، در راه انقلاب، وقت صرف می کنم، توجه بیشتری به آن مبذول میدارم، برای اینکه، تجارب من زیاد است، بیشتر تحلیل می کنم، بیشتر فکر می کنم. پلاتون در کتاب «جمهوری» می نویسد: سنین بعد از ۵۵ سالگی، بهترین دوره زندگی برای احراز مقام دولتی است. فکر می کنم بهترین دوره زندگی او، در ۶۰ سالگی اش فرارسید. البته به نظر من، ۶۰ سال سن در زمان حیات پلاتون، با سن ۸۰ سال در دوران کنونی و یا چیزی در حدود آن، برابر است ...

شما می پرسید که چه مدتی به فعالیت در امور دولتی ادامه خواهیم داد. حقیقت این است که شورای ملی بنماینده‌گی از سوی خلق، در این مورد تصمیم می گیرد. این مسئله را خلق حل می کند .

-شما همیشه مسلح هستید و در اثر افتادن، من فکر می کنم، نمی توانید با دست راست کاری بکنید و اسلحه را بگیرید، آیا از این مسئله نگران نیستید؟

-هر قدر که سازمان سیا زیاد به مسئله سوءقصد و این جور کارها فکر می کند، من هم در هر شرایطی مسلح هستم و می توانم از آن استفاده کنم. همیشه در نظر دارم که در خشاب من ۱۵ تیر موجود است. من در زندگی زیاد تیراندازی کرده ام و تیرانداز ماهری هم بودم. خوشبختانه، هنوز هم مهارتم را حفظ کرده ام و در هیچ وضعیتی، من از دشمن نمی ترسم. می خواهم بگویم که، دستهایم توان استفاده از سلاح را حفظ کرده اند. این اسلحه را همیشه با خود دارم. اسلحه را از جلدش بیرون می آورم، گلن- گدن می کشم، ضامن آن را کنترل می کنم و خشاب را در آورده، دو باره به جای خودش گذاشته، بخود می گویم «روبراه است» و می توانم تیراندازی کنم .

بگذار دشمنان ما خود را دچار توهم نکنند؛ من فردا می میرم ولی، نفوذ و اعتبارم افزون خواهد شد. همانطور که گفتم، روزی که واقعا می میرم، مرگم را هیچ کس باور نخواهد کرد. می توانم بعد مرگ نیز، چراغ روشنی بخش راه پیروزی مبارزان باشم .

-در جریان بسیاری از سخنرانی ها و مصاحبه های مطبوعاتی، شما به مسئله جانشین خود پس از پایان رهبری تان بر کشور، به اینکه در کوبا چه روی خواهد داد، اشاره می کنید. کوبای آینده را بدون فیدل کاسترو چگونه تصور می کنید؟

-خوب، سعی می کنم جواب مختصری به این سؤال بدهم. من در مورد برنامه حذف فیزیکی با شما صحبت کردم. من از همان اوایل، برای طرح ضروری ترین ایده های مبارزه، برای متقاعد کردن، نقش بسیار با اهمیتی داشتم. پس از ۴۶ سال مبارزه و تجربه اندوزی، اعتبارم نسبت به آن چه قبلا که بود، افزایش یافته است. ما انسانهایی که مبارزه کردیم و جنگیدیم، حکومت استبدادی را ساقط کردیم و به استقلال کشور

دست یافتیم، از نفوذ و اعتبار بزرگی برخوردار هستیم... در هر حال خواهیم مرد، ممکن است به علل طبیعی بمیریم و یا قربانی سوءقصد شویم اما، راحت خواهیم مرد .

اگر بر شایستگی ایده آلهای درست و اصول اعتقادی خویش پافشاری نمی کردیم، از بدست گرفتن حاکمیت دچار سرگیجه می شدیم، سوءاستفاده از قدرت، مانند بسیاری انسانهای دیگر، ما را وسوسه می کرد، تجارب اندوخته ما نمی توانستند مزیت بزرگی بشمار روند. آن روزها، پیش خود نتایج اقدام تروریستی را بررسی می کردم. تعیین جانشین برای من، یک مسئله طبیعی است...رائول را در مقایسه با من، تندروتر تصور می کنند. اما، من چنین تصویری ندارم، او همانقدر تندرو است که من هستم. اما، زمانی که او سازماندهی جوانان کمونیست را بر عهده گرفته بود، وی را افراطی می شمردند. من می دانستم این مسئله، آنها را نگران می کند و می ترساند. این، یک روی مسئله بود و اما روی دوم مسئله که، فکر می کنم لازم به یادآوریست، عبارت از این است که، رائول نیز از نفوذ و اعتبار بزرگی برخوردار است، او برای انجام وظایف جانشین، قابلیت و تجربه کافی دارد. به شما تعریف کردم وقتیکه او را در جریان حمله به پادگان مونکادا دستگیر کردند، چگونه وضعیت را تغییر داد و با سازماندهی زندان، جبهه دوم را گشود و بعنوان یک سازمانگر نظامی و سیاسی، به عمل شگرفی دست زد. بعدها، او به فعالیتهای خود در نیروهای مسلح ادامه داد و کادرهایی با اعتماد بنفس و جدی تربیت کرد. رائول، هنوز هم از نفوذ و اعتبار عمیقی برخوردار است و مردم به او اعتماد می کنند. در عین حال، کسان دیگری هم هستند که می توانند جانشین دیگران شوند .

زمانیکه در اول ژانویه سال ۱۹۵۹، انقلاب به پیروزی رسید، من ۳۲ ساله بودم، رائول ۲۸ سال داشت و زندگی اصلی ما در پیش بود. هر چند من بلحاظ مسئولیت و سلسله مراتب، هدف مهم در برنامه های سوء قصد بودم ولی، برعلیه رائول نیز سوء قصدهایی برنامه ریزی شد. او، در مقام دبیر دوم حزب و معاون اول شورای دولتی انجام وظیفه می کند که خود این، تصویر معنوی و اعتبار وی را تحکیم می بخشد .

-اگر شما به علتی، از مقام خود کناره گیری کنید، جانشین حتمی شما، رائل خواهد بود؟

-اگر فردا بلائی سر من بیاید، شورای ملی جلسه تشکیل می دهد و احتمالاً، او را بر می گزیند. شما در این امر تردید نداشته باشید. دفتر سیاسی هم او را انتخاب خواهد کرد. البته، او هم مثل من، مسن است و این مسئله، مسئله یک نسل است. خوشبختانه، آن انسانهایی که انقلاب کردند، سه نسل تربیت کرده اند. البته، نمی توان آن کسانی را که پیش از ما مبارزه برخاستند، فعالان و رهبران سالمند حزب سوسیالیست خلق، حزب مارکسیست-لنینیست و نسل ما را که در پی آنها بمیدان مبارزه قدم گذاشت، فراموش کرد. و بدنبال نسل ما و نسل پس از آن، نسل مبارزان راه خشکاندن ریشه بیسوادی، مبارزان برعلیه یاغی گری و تروریسم، پیکارگران با محاصره طولانی، رزمندگان هیرون، آنهایی که بحران اکتبر را از سر گذراندند، آنهایی که بوظایف انترناسیونالیستی خود عمل کردند... انسانهای پر شماری با استعدادهای شگرف، و همچنین، دانشمندان رشته های علمی و صنعتی، قهرمانان جبهه کار، روشنفکران و معلمان، مسئولیت اداره میهن ما را بر عهده خواهند گرفت. اینها، نسل جوان کشور ما هستند. اعضای کمونیستهای جوان، دانشجویان دانشگاهها و کارکنان بخش های اجتماعی را نیز که در ارتباط تنگاتنگ با ما هستند به اینها، اضافه کنید. ما همیشه رابطه بسیار محکمی با جوانان و دانشجویان داشته ایم. بقایای نسل اول ما که در بالا اشاره کردم، مجدانه با نسل جدید همکاری می کند .

بدین ترتیب، نسل دوم و سوم و چهارم نیز وارد میدان شده است... من تصور روشنی از نسل چهارم دارم زیرا، توانمندیهای بچه های کلاس ششم این خوشبینی را تأیید می کند. ببینید، چه استعدادهایی را شکوفا کرده ایم! ما هزاران هزار استعداد حیرت انگیز، نبوغ نا شناخته نهفته در میان خلق را بازیافته ایم. من این نظریه را که، استعداد خصلت توده هاست ، تأیید می کنم- یکی در این زمینه، دیگری در زمینه دیگر- هر کسی در عرصه ای استعداد خود را بنمایش می گذارد: در زمینه تکنولوژی کامپیوتری، موسیقی و یا مکانیک... باید جامعه را توسعه داد و تربیت کرد- کاری که

ما می کنیم- و شما نتایج آن را می بینید. این همان هشت میلیون نفری است که در پایان یک دوره چند ساله، نوشتند: «من- سوسیالیست هستم.»»

من بسیار امیدوارم زیرا، بوضوح می بینم، که سطح دانسته ها و آگاهی های این بچه ها، که من از آنها بعنوان نسل چهارم نام بردم، سه- چهار برابر بیشتر از ما، نسل اولی هاست .

-می بینم که شما از آینده انقلاب کوبا نگران نیستید، ضمن اینکه طی سالهای اخیر، شما شاهد تجزیه اتحاد شوروی و یوگسلاوی، شکست انقلاب آلبانی بودید، کره شمالی در وضعیت سختی بسر می برد، وضعیت کامبوج هم چندان خوشایند نیست و حتی، انقلاب چین، به مسیر دیگری افتاده است. همه اینها، هشدار باشی به شما نیست؟

-به عقیده من، تجربه اولین دولت سوسیالیستی؛ اتحاد شوروی، کشوری که نیازمند یک سری ساماندهی بود نه تخریب، بسیار تلخ بود. ما در مورد این مسئله، که چگونه یکی از دو قدرت بزرگ جهانی که توان برابری با ابرقدرت دیگر را داشت، کشوری که فاشیسم را در هم کوبید، به همین راحتی شکست خورد، بسیار فکر کردیم .

انسانهائی چنین تصور می کردند که گویا می توانند با متدهای کاپیتالیستی، سوسیالیسم بسازند. این، یکی از بزرگترین اشتباهات تاریخ است. نمی خواهم در این باره صحبت کنم، نمی خواهم به مسائل تئوریک پردازم؛ ولی، شواهد بسیار زیادی حاکی از آن است که آن کسانی که خود را تئوریسین می پنداشتند، در عمل، مرتکب اعمال احمقانه بسیار زیادی شدند زیرا، نتوانسته بودند مارکس، انگلس و لنین را درست بیاموزند. همانطور که پیشتر گفتم، این تصور که انگار کسانی از قبل بر متد ساختمان سوسیالیسم آگاه هستند، یکی از بزرگترین اشتباهات ما در اوایل انقلاب و سالها پس از آن بود. امروز فکر می کنم که ما، درک روشنی از چگونگی ساختمان سوسیالیسم داریم، با این همه، هنوز هم باید به سؤالات زیادی دایر بر حفاظت از سوسیالیسم و نگهداری آن برای آینده، جواب دهیم .



منبع: روزنامه «سووتسکایا راسیا»، بتاريخ ۱۵ و ۱۸ نوامبر ۲۰۰۸

برگرفته از سایت فرهنگ و توسعه